

در حاشیه‌ی دستور زبان فارسی سال اول دبیرستان

اکنون سال‌ها گذشته، دانسته‌ایم که به خطا رفته‌ایم، اصلاح می‌کنیم اما به ابدیت این یک نیز معتقد نیستیم. آیندگان بهتر از این خواهند نوشت. سهم ما همین بس که به خطا اعتراف کنیم، شهامت ابراز آن را داشته باشیم و کار خود را نیز ابدی و مطلق نپنداریم.

این مقدمه بدان آوردم تا پرسش‌های همکاران محترم در این باب طرح و پاسخ گفته شود که چرا از شعر مثال نیامده است؟ استان کردستان، نقش کلمات در شعر چرا گفته نشده؟ چهارمحل و بختیاری، جای عبارات ادبی خالی است، منطقه‌ی ۴ تهران و این نگرانی که، آیا تضمینی هست که در امتحانات و کنکور از شعر استفاده نخواهد شد؟ استان قم و ده‌ها پرسش دیگر از این دست.

نخستین بار در تابستان گذشته گروهی فرزانه انجمن کردند و سخنی درست را برای چندمین بار عنوان کردند. حرف تازه‌ای نبود اما حرف درستی بود. با این تفاوت که این بار گوش شنوایی یافت شد و بر آن شد که این سخن درست را به کرسی بنشانند.

بیش از چهل سال است که استاد همایی همین مطلب را چنین آورده است:

«زبان فارسی در حقیقت سه نوع است که هر کدام خاصیت و احکامی جداگانه دارند: یکی زبان محاوره که در مکالمات فارسی متداول است. دیگر نظم، سه دیگر نثر صحیح که کتب قدیم بدان نوشته شده است. قواعد و قوانین این سه نوع هم از حیث لغت و ترکیب کلمات و هم از حیث قواعد نحو و جمله بندی تفاوت دارد. چه بسا کلمات و استعمالات که در محاورات فارسی وجود دارد اما در نظم و نثر فصیح استعمال نمی‌شود. این خود یکی از امتیازات زبان مکالمه است نسبت به نظم و نثر. پاره‌ای از قواعد نظم و نثر نیز با یکدیگر مختلف است...»^(۱)

و البته می‌توان اینک پا را از این هم فراتر گذاشت و این تقسیم بندی را گسترش داد و گفت:

اگر بخواهیم برای زبان فارسی به معنای اعم دستور بنویسیم این دستور بر حسب انواع و گونه‌های زبان باید شامل این چند نوع باشد: ۱- دستور نثر کهن ۲- دستور نظم کهن ۳- دستور نثر امروز ۴- دستور شعر امروز ۵- دستور زبان گفتاری امروز.

دستور مورد بحث ما، دستور شماره‌ی ۳ یعنی دستور نثر امروز است که آن هم - اگر به دقت مورد بررسی قرار گیرد - شامل

سال هاست می‌گوییم دستور زبان فارسی ولی دستور ادبیات فارسی می‌نویسیم. دستور متون کهن می‌نویسیم. دستور شعر فارسی می‌نویسیم؛ از کهن‌ترین نمونه‌ی نظم و نثر، از «آهوی کوهی در دشت چگونه دوذا...» و «آنان که به فارسی سخن می‌رانند، در معرض دال ذال را نشانند» شروع می‌کنیم، نمونه و مثال می‌آوریم، شاهد می‌آوریم و درست در کنار همان مثال‌ها از «علویه خانم» و «حسین کرد شبستری» و همانند آن‌ها نیز می‌نویسیم و کتاب دستورمان را پریرا! می‌کنیم. نثر «مرزبان نامه» و «چهار مقاله» و «مقامات حمیدی» را چاشنی می‌کنیم و شعر ناصر خسرو و انوری و خاقانی را، تا این آتش شله قلم کار خوب بجوشد و جا بیفتد و باب دندان دانش آموز دبیرستان یا حتی راهنمایی شود. دیری نمی‌گذرد که می‌بینیم دندان‌ها را باید یکی یکی کشید و دور انداخت. این معجون دندان سالم برای کسی نمی‌گذارد! دیده‌ایم که در دستورهای ما سخن از مذکر و مؤنث هم هست؛ مثلاً «خان» مذکر است و «خانم» مؤنث و هم چنین است بیگم و بیگم. حتی پژوهشگرانه منابعی جست‌ایم که در فارسی تشبیه هم هست؛ مثلاً رخان و زلفکمان نمونه‌های این صیغه‌اند. «و» و «ای» معروف و مجهول هم داریم، دال مهمل و دال معجم هم داریم، در مثال‌ها «همی گفتمی» و «چنو دایگان سیه معجران» و «حور دیس» و در تعریف‌ها «قلب کل» و «حذف بعض» و ...

و روشن فکرانه هم تعجب می‌کنیم که «چرا دانش آموز ما به دستور اهمیت نمی‌دهد؟!» و «زبان شیرین فارسی از دست رفت» و «الغ» که خود بهتر می‌دانید.

راستی منصفانه و به دور از تعارفات آیا به دانش آموز برای این بی‌توجهی حق نمی‌دهیم؟

خودمان به یاد داریم کسبل‌کننده‌ترین، وحشت‌بارترین و بیزارکننده‌ترین ساعت‌های درس، ساعت‌های کشدار و دور و دراز دستور زبان را؛ با شعرهای نامطبوع و نادل چسب که گویی سفارشی سروده شده بود، فقط برای این که اجزای جمله‌اش به طرز دل‌خراشی جابه‌جا شده باشد مثل گوشت از چرخ بیرون آمده و آن‌گاه ما مجبور باشیم چوب تفتن، بد ادایی، بی‌سوادی و کج سلیقگی شاعر مربوطه را نوش جان کنیم و سر و پا و دست و چشم و مو و لب و خط و خال آن را بر جای خودش، جای واقعی‌اش - که هرگز ندیده بودیم - بگذاریم و حاصل، کف دست‌های باد کرده از نوازش ترکه‌های آنار در حوض مدرسه مانده ...

هم بر دردها می افزاید. هر چه تاکنون دانش آموزان ما از چنان تمرین ها و تعریف هایی سود برده اند، کفایت می کند.

نظر استاد همایی در این باب چنین است: «قواعد زبان هر قدر شامل تر و مختصرتر باشد بهتر است و حتی الامکان باید قواعد و ضوابط را طوری ترتیب داد که به فهم نوآموزان - خواه ایرانی و خواه غیر ایرانی، خواه فارسی زبان و خواه غیر فارسی زبان - نزدیک تر باشد تا سهولت تعلیم و تعلم را نتیجه بدهد.»^(۲)

اظهار نظر روشن بینانه ی همکاران منطقه ی ۵ تهران نوید روشنی از تفکر مورد انتظار می دهد که: «جزوه ی حاضر از این جهت ... که نمونه ها و مثال هایش ساده و نزدیک به زبان گفتار است، حایز اهمیت است و ... مثال ها و تمرین ها و نحوه ی کار دانش آموز روی آن ها در خور توجه است، از این نظر که به دلیل سادگی، دانش آموز دچار مشکل عدم فهم مطلب نمی شود تا نهایتاً از حل تمرین هم خسته شود. در کتب دستور قبلی مثال ها و تمرین ها گاه آن چنان از نظر فهم و درک معنی دشوار می شد که به عنوان نمونه دانش آموز نمی فهمید این عبارت یعنی چه تا تشخیص دهد حذف به قرینه ی لفظی و معنوی آن کدام است ...» و ...

همکاران چهار محال نیز این ویژگی کتاب را از مهم ترین محاسن آن دانسته اند.

اهمیت سادگی در دستور زبان تا آن حد است که حتی دست کاری آگاهانه در دستور زبان را با هدف موفقیت در آموزش نیز در برخی زبان ها مجاز شمرده اند.^(۳)

«چرا این دستور علمی است؟»

همکاران پرسیده اند و برخی رندانه. نوعی پرسش تأکیدی است و جوابش در خود آن مستتر که یعنی نیست. شاید در تعریف علم با هم اختلاف نظر داریم. شاید برداشت های ما از علم مغایر یا متضاد است. ساده ترین تعریف از علم «کشف قوانین حاکم بر پدیده ها» است. علم همین کشف است و توضیح درست و دقیق علت و معلولی پدیده ها. زمینه ی علم تنها فیزیک نیست، اخترشناسی یا ژن شناسی نیست؛ توضیح و تبیین هر چه لباس وجود پوشیده و هر چه در کم عدم است، همه در حوزه ی علم است. حال باین معیار هر چه بتواند توصیف شود کاری علمی است و علم جز توصیف واقعیت ها نیست.

زبان نیز یک واقعیت است و بررسی آن کاری علمی. ضمناً

انواعی است و البته از میان انواع آن، زبانی با این مشخصات برگزیده شده است:

از نظر زمان: امروز

از نظر مکان: تمام قلمرو جغرافیایی ایران با تکیه بر گونه ی غالب تهران

از نظر موقعیت اجتماعی و تعلیم تربیت: تحصیل کردگان متوسط دانشگاهی

از نظر کاربردی: نثر کتاب های درسی امروز

از نظر وسیله ی بیان: نوشتاری

بنابراین، دیگر نه جایی برای آوردن نمونه و تمرین شعر مسعود سعد سلمان است و نه نثر شمس قیس رازی و نه لهجه ی کلاه محملی های جنوب شهر تهران.

برای آن ها، البته، باید دستوری دیگر نوشت. بسیاری از مسایل و قواعد مربوط به آن ها در زبان امروز نمی گنجد و بسیاری از این قواعد نیز در دستور کهن جایی ندارد.

«چرا این کتاب تا این حد ساده است؟»

سادگی کتاب درسی اگر حسن شمرده نشود، عیب هم نیست. کتاب درسی عموماً و دستور زبان خصوصاً کالای تجملی نیست، کتاب لوکس نیست. جلد زرنگار و اوراق مذهب ارزش آن را تعیین نمی کند. چنین کتابی را برای آن نمی نویسند تا کسی نداند و مایه ی تفاخر گردد. زیرا دیگر مدت های مدید از آن زمان گذشته است که می گفتند فلان استاد چنین ژرف دانشی دارد که کسی به کنه آن دریای زخار نتواند رسید و به عبارت خودمانی: فلانی آن قدر دانشمند است که هر چه می گوید کسی نمی فهمد! این کتاب نمی خواهد و نمی باید آن شود و به همین دلیل باید ساده بماند تا سهولت تعلیم و تعلم که وظیفه ی اصلی آن است از آن نتیجه شود. ما برآنیم که قدر والای معلم برتر از آن است که هر بار کلاف عمداً سردرگم کرده ای به کلاس ببرد و پس از «هل من مبارز» طلبیدن های آن چنانی، آستین بالا بزند و زیر نگاه سی چهل جفت چشم حاج و واج مانده با شگردی خاص و انحصاری - که دانش آموز، رمز کار و اسم شب را نداند - ظاهر آن کلاف را بگشاید و ... در پایان ساعت همان جا باشد که در آغاز ساعت و آن گاه میدان برای «بساز و بفروش» های تضمینی و ... باز بماند. آوردن جمله های آن چنانی که گشودن گره های کورشان از عهده ی آلات و اسباب نجومی هم خارج است، دردی که دوانمی کند بماند که دردی

علم تعیین و تحمیل هدف نیز نمی‌کند. برعکس، این انسان است که خود را کاشف علم می‌داند و در پرتو علم، به انتخاب می‌پردازد.^(۴)

می‌نویسند: «اگر دستور زبان را علم بدانیم - که چنین نیست - در علم هم هر آن چه واقعیت دارد، نمی‌تواند درست باشد. هیئت بطلمیوس صدها سال واقعیتی علمی انگاشته می‌شد، اما هیچ کس امروزه آن را درست نمی‌داند «استان قم و...».

بحث دلکشی است. اما چند بخش دارد و باید تفکیک شود. در علم آن چه واقعیت دارد توصیف می‌شود، بلبل و پشه و سوسک از نظر بررسی علمی یکسان اند. در توصیف به عنوان یک واقعیت هیچ یک بر دیگری رجحان ندارد. این کار و وظیفه‌ی علم است. زاغچه‌ی سر مزرعه هم جدی گرفته می‌شود و برگ شبدر هم از لاله‌ی قرمز هیچ کم نمی‌آورد.

عالم به معنای توصیف گر بی طرف است. در این شیوه «تحلیل گر زبان نمونه‌هایی از زبانی را که مورد علاقه‌اش می‌باشد، جمع‌آوری می‌کند و سپس می‌کوشد تا ساخت‌های باقاعده‌ی آن زبان را درست به نحوی که به کار برده می‌شوند و نه براساس عقیده‌ی به خصوصی که چه طور باید به کار برده شوند، توصیف کند. این روال را شیوه‌ی توصیفی^(۵) می‌نامند که پایه و اساس کوشش‌های مدرن برای مشخص نمودن ساخت زبان‌های گوناگون است»^(۶).

بخش دوم سخن، واقعیت علمی انگاشتن هیئت بطلمیوسی است که خود ناقص مدعاست؛ یعنی نتیجه از خود مقدمه مشتق می‌گردد. به این معنا که چون بطلان آن امروزه ثابت شده است پس علمی نبوده است. البته با معیارهای زمان خودش شاید علمی تلقی می‌شده است اما با معیارهای امروزین دیگر نه. دلیل آن هم این است که از نیمه‌ی دوم این قرن کار علم به جایی رسیده است که دیگر حقایق مطلق و مسلم وجود ندارد. حتی در فیزیک و ریاضی که ظاهرآمی بایست کم تر دستخوش دگرگونی می‌شد، هر بار که میکروسکوپ قوی تر می‌شود، اعتبار علمی ذراتی که به عنوان آخرین تقسیمات مواد پذیرفته شده بودند، متزلزل می‌گردد و وقتی تلسکوپ‌ها قوی تر می‌شوند، آخرین کهکشان‌ها پیش تر می‌آیند و در فراسوی آن‌ها کهکشان‌های دیگر کشف می‌شود^(۷). بر این اساس، کسی نمی‌خواهد و نمی‌تواند و نباید به ابدیت این دستور هم بیندیشد. زبان فردا دیگر همین زبان امروز نیست، هم چنان که زبان دیروز نیست. این دستور هم مقطعی از رودخانه‌ی زبان را

توصیف می‌کند که پیشاری ما جریان دارد. نه می‌گوید و نه باید بگوید که از کجای این رودخانه آب بردارید. آبشخور را به عنوان یک واقعیت جاری زیر ذره بین قرار می‌دهد و اگر بتواند بر آن پرتوی می‌افکند تا روشن ترش کند. هم در و مرجانش را می‌نمایاند هم خزه و لجن و آلودگی‌اش را. پسند و سلیقه‌ی وی شرط نیست.

کار دستور حاضر نیز توصیف واقعیتی است که در کتاب‌های درسی امروز یا نمونه‌های دیگر نثر، هم پای آن‌ها جریان دارد نه تثبیت آن‌ها. اگر در این روند نیز پدیده‌ای فراگیر وارد شود که از حوزه‌ی سلیقه‌ی من و ما بیرون و حتی مخالف طبع ما باشد، پس می‌توان نتیجه گرفت که آن هم واقعیت دارد اگر چه سرچشمه آن را اقتضا نکرده باشد. این گونه بررسی زبان را، «بررسی ایستا یا هم زمانی^(۸)» می‌خوانند. اما باید و نبایدها - که در دنباله‌ی این نامه و چند مورد دیگر آمده است و حقیقتاً از دل‌هایی سرشار از عشق به زبان فارسی سرچشمه می‌گیرد - کار این بخش از علم نیست. این علم هم‌تای دیگری دارد به نام «برنامه‌ریزی زبانی» که وظیفه‌ی خود را همین تجویزها و باید و نبایدها و صدور بخشنامه‌ها و ارائه طریق‌ها می‌داند و در هر سرزمینی حتی در ایران نیز وجود دارد. نام شریفش هم «فرهنگستان» است.

«چرا جمله‌ها بدون مرجع آمده است؟»

برخی از همکاران پرسیده‌اند و برخی دیگر هم کشف کرده‌اند و نشانی مرجع و صفحات دقیق آن را نیز ذکر کرده‌اند. اما راستی چرا جمله‌ها بدون ذکر مأخذ و مرجع آمده‌اند؟ این نکته را همکاران ما خوب می‌دانند. به ویژه هنگام طرح سؤال امتحانی که هر چه دایره‌ی وسیع‌تری را شامل شود، درصد نگرانی را افزایش می‌دهد. برای امتحان جمله‌ای برمی‌گزینند، پرسش‌های دلخواه را از آن استخراج می‌کنند، کار را که تمام شده می‌پندارند، ناگهان می‌بینند که این جمله یا شعر نمونه ناقص دارد، کمبود دارد. نه، اضافه دارد. پرسش را دو پهلوی می‌کند، مبهم می‌کند، پیامی که در آن است مناسب سن و سال و فهم و درک و طبقه و... نیست، نکته‌ای گمراه‌کننده دارد، به اشتباه می‌اندازد، جمله‌ی ناقصی است که هسته یا وابسته می‌طلبد، تعداد اسم‌ها، صفت‌ها، ضمیرها، فعل‌ها و... به اندازه‌ی دلخواه نیست، زبان فعل مطلوب نیست، تعقید لفظی، پیچیدگی معنایی دارد و قس... چاره چیست؟ ساعتی دیگر وقت هدر می‌دهند، جمله‌ای دیگر، شعری دیگر، نمونه‌ای

مکتب‌های زبان و ادب فارسی

با این مقدمات و با توجه به این نکته که دستور حاضر مبتنی بر نثر امروز است منابع نمونه برداری که تاکنون مورد استفاده قرار گرفته به شرح زیر، به ترتیب حروف الفبا می‌آید، باشد که محققان را به کار آید:

کتاب	مؤلف
آزادی و تربیت	دکتر محمود صناعی
از کوچی‌رندان	دکتر زرین کوب
ایران را از یاد نبریم	دکتر اسلامی ندوشن
با کاروان اندیشه	دکتر زرین کوب
بامداد اسلام	دکتر زرین کوب
بهار و ادب فارسی	به کوشش محمد گلبن
پیامبر و باغ پیامبر	جبران خلیل جبران ترجمه‌ی
جاذبه و دافعه‌ی علی (ع)	دکتر مؤید شیرازی
جستجو در تصوف ایران و دنباله‌ی آن	مرتضی مطهری
حرف‌های تازه در ادب فارسی	دکتر زرین کوب
راه محمد (ص)	دکتر تقی وحیدیان
زندگی گالیله	عباس محمود العقاد
سراینده‌ی کاخ نظم بلند	ترجمه‌ی دکتر اسداله مبشری
سرنوشت	بر تولد برشت
سو و شون	ترجمه‌ی عبد الرحیم احمدی
فرهنگ و شبه فرهنگ	مهدی سیدی
قرآن، جامعه‌شناسی، اتوپیا	دکتر زرین کوب
قیام حسین علیه السلام	دکتر سیمین دانشور
کارنامه‌ی اسلام	دکتر اسلامی ندوشن
گفتیم و نگفتیم	دکتر عزت الله رادمنش
مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار	دکتر سید جعفر شهیدی
مولانا جلال الدین	دکتر زرین کوب
هجرت پیامبر (ص)	دکتر اسلامی ندوشن
هویت ایرانی و زبان فارسی	شاهرخ مسکوب
	گولپنارلی، ترجمه‌ی دکتر توفیق سبحانی
	حسین ایرانی
	شاهرخ مسکوب

دیگر و پس از ساعت‌ها تلاش در می‌یابند که هیچ نویسنده‌ای، هیچ جمله‌ای به میل و دلخواهشان ننوشته. اصلاً چنین جمله‌هایی را باید سفارش داد. پس چه کنند؟ دست از تلاش بردارند؟ کاری غیرممکن را شروع کرده‌اند؟ یا نه، فکر بهتری به ذهنشان می‌رسد.

البته پس از جست و جوهای فراوان جمله را اصلاح می‌کنند، یکی از قیده‌های مزاحم را، ضمیری را، حذف می‌کنند، بازسازی می‌کنند و در بافت و ساخت جمله نمی‌زند، حذف می‌کنند، حالا این جمله از آن نتیجه جمله آن چنان می‌شود که می‌خواستند. حالا این جمله از آن کیست؟ از نویسنده و گوینده‌ی اصلی؟ هم هست و هم نیست، بازسازی شده است و برای منظور خاصی به کار گرفته شده است؛ برای آموزش. بر این روش نکته‌ها می‌گیرند، می‌گویند از سویی این دستور مدعی است که آنچه راهست توصیف می‌کند و از سویی در آنچه هست، دست می‌برد و اصلاح می‌کند، می‌پیراید و می‌آرید، آن‌گاه به توصیف می‌پردازد. ایراد ظاهرآ به جاست اما هدف از این کار چیست؟ اگر این بررسی، صرفاً بی‌هیچ دخالتی یک پژوهش مثلاً دانشگاهی می‌بود باید آن چنان صورت می‌گرفت اما قصد آموزش، این مجوز را می‌دهد. هم چنان که پیش‌تر آمد.^(۹)

عینیت جویی مطلق در نوشتن دستور زبان وجود دارد اما چندان هم مطلوب نیست. چرا که دستور نویس به هیچ وجه به خود اجازه‌ی استفاده از شم زبانی^(۱۰) را نمی‌دهد؛ این دیگر وسواس است.

استاد دکتر باطنی ماجرای نوشتن دستور Charles Fries انگلیسی را با نام «ساخت زبان انگلیسی» آورده است که: «برای نوشتن این کتاب در حدود پنج ساعت مکالمه‌ی تلفنی معمولی را ضبط کرد (بدون این که گفت و گوکنندگان بدانند صدای آن‌ها ضبط می‌شود) و سپس این مواد را تجزیه و تحلیل نمود و دستور خود را صرفاً بر اساس اطلاعاتی که از این راه به دست آمد، قرار داد و از شم زبانی خود به عنوان یک انگلیسی زبان چیزی بر آن نیفزود»^(۱۱).

این همان چیزی است که بسیاری آن را توصیه می‌کنند و خلاف آن را از دیدگاه مکتب‌های امروز زبان‌شناسی خطایی بزرگ می‌شمارند اما واقعیت غیر از این است. نویسنده‌ی دانشمند می‌افزاید: «این روش در مورد زبانی که محقق، خود آن را نمی‌داند شاید مفید یا لازم باشد ولی وقتی محقق به نوشتن دستور زبان مادری خود یا زبان دیگری که به آن تسلط دارد می‌پردازد، پافشاری او روی اطلاعاتی که صرفاً از پیکره‌ی زبانی به دست آمده باشد، نوعی عینیت جویی افراطی است که شاید همان قدر نادرست باشد که توسل جستن به شم زبانی محض»^(۱۲).

سازمان فرهنگ و امور ادبی

«چرا فلان و بهمان دستور که کامل بود، حذف شد؟»

باید گفت: دست کم تاکنون دستوری به وجود نیامده که کامل باشد. این نظر دیگر امروز مسلم است. آینده را نمی توان پیش بینی کرد. این یکی هم که امروز در اختیار شماست ادعای کمال نمی کند و نخواهد کرد. در این باره بسیار گفته اند و نوشته^(۱۳) و به تکرار آن ها در این مقال حاجتی نیست اما آن ها که ادعای کمال می کنند، فرض غلطی را بر مبنای داوری های نادرست همیشه پیش رو دارند و آن را به عنوان قاعده ای سخت و نفوذناپذیر چون دیوار قلعه ای بلند و دست نیافتنی وانمود می کنند و با روش جزمی «این است و جز این نیست» هر تخطی و تخلفی را ممنوع می سازند. غافل که دیوار قلعه های بلند نیز از پس مدتی نفوذناپذیری اش را از دست می دهد، گر چه در آغاز چنان نماید اما به قولی اینان سرسختانه «به مردم هشدار می دهند که در گفتن و نوشتن خود بیش تر دقت کنند یا به بیان دیگر، چنان بگویند و بنویسند که به تعاریف آن ها لطمه ای وارد نشود و فرضیه های آن ها را باطل نکند»^(۱۴) گر چه انبانه ای از اطلاعات باشد نه یک نظریه ی دستوری.

این هنر نیست که کتابی مورد پسند عده ای تدوین شود یا مشتئی آگاهی هایی که آن ها را خوش آید. حرف زدن به زبان گروهی و از دل آن گروه البته خوشایند است اما آیا واقعیت هم دارد؟ واقعیت ها را، نه اعمال سلیقه ها را، امروز باید از طریق نظریه های معروف زبان شناسی - که مقبول باشند - استخراج کرد. «داشتن نظریه ای درباره ی طبیعت و کارکرد زبان به طور کلی چون چراغی است که راه پژوهنده را در تجزیه و تحلیل ساختمان زبانی که مورد توجه اوست روشن می کند و به کار او نظامی علمی می بخشد. وقتی دستورنویس یا محقق زبان مجهز به چنین نظریه ای نباشد، به بیراهه های تاریک می افتد.»^(۱۵)

بحث سرسپردگی به نظریه ها نیست. هر نظریه محاسنی دارد. بعضی نظریه ها برای بعضی زبان ها کارایی ندارند، حتی ممکن است گمراه کننده هم باشند^(۱۶) اما آشنایی نویسنده ی دستور به نظریه ها و پیروی او از آن ها از بی راهه رفتن خود وی و هدر رفتن نیروهای هماهنگ وی جلوگیری می کند. نویسنده ی این دستور گر چه ساخت گرای را اساس کار خود قرار داده است اما این نگرش بدان معنا نیست که به نظریه های دیگر بی توجه مانده باشد. اگر با دقت به این مجموعه نگرسته شود، رد پای نظریه ی گشتاری را نیز به وضوح می توان در آن مشاهده کرد و چون هدف فهماندن موضوع

به دانش آموز است این تلفیق آگاهانه ی نظریه ها مجاز شمرده می شود؟ زیرا اصل در پیکره ی کار، کاربردی شدن این کتاب است و گر چه شیوه ی آن توصیفی است نه تجویزی، از آن نوع هم نیست که گمان می رود برای هر چیز مجوز صادر کند و «مجوز آزاد نویسی و هر چه خواهی نویسی را به همه ی افراد - چه با سواد و چه بی سواد - اعطا کند.»^(۱۷)

«چرا برخی مقوله ها از جمله مسند: فعل و مفعول تعریف نشده اند؟ چرا از مشخصه ی کار یا حالت در مبحث فعل ذکر می بینیم؟ میان نیامده که به نظر می رسد اساسی ترین ویژگی فعل باشد؟» منطقه ۶ تهران

هر یک از ما سال هاست در این وادی گام می زنیم. انصاف بدهیم آیا تعاریف های معنایی دردی را دوا کرده اند؟ بر اساس کدام یک از تعاریف دستورهای سنتی فاعل را در نمونه ی زیر می توان تشخیص داد؟ «گنجشک تیر خورد و مُرد.»

مشکل تر از آن «... نخورد و نمرد» است یا «نامه تان هنوز نرسیده است» یا مفعول جمله ی زیر را: «این خانه صاحب ثروتمندی دارد» یا «... ندارد».

جز حفظ کردن طوطی وار بسیاری از مفاهیم تا لحظه ی امتحان، جز افزودن باری بر حافظه ی دانش آموز و دست آخر جز ایجاد تنفر نسبت به این درس، بهره ی دیگری از تعاریف معنایی نخواهیم گرفت.

در حال حاضر، تا کشف روشی بهتر، کارآمدترین روش آن است که از طریق نشان دادن شبکه ی روابط اعضای جمله نقش یا مقوله را در ذهن وی تثبیت کنیم.^(۱۸)

وقتی در داخل شبکه ی زبانی، م = م

چه راهی برای تدریس این مطلب و جای گیر کردن در ذهن دانش آموز ساده تر از این وجود دارد که با نمودن این نمودار ساده:

م . . . م

تو . . . ی

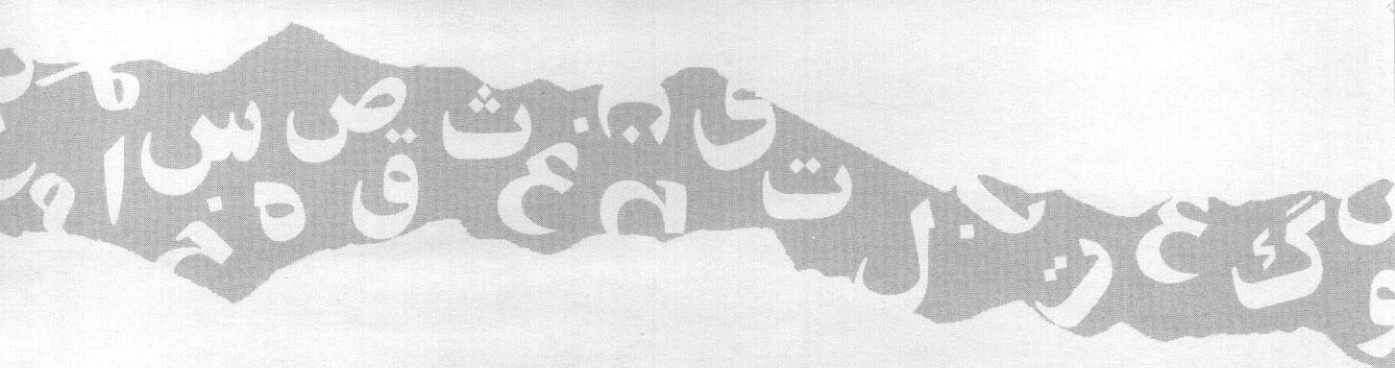
او . . . د/و

ما . . . یم

شما . . . ید

ایشان/آن ها . . . ند

موضوع را برای همیشه در ذهن وی حک کنیم؟



هر بحث معنایی و استدلالی به جای این نمودار، آیا جز اتلاف وقت
ثمره‌ی دیگری دارد؟

بدیهی است که در پژوهش‌های گسترده، بحث‌های معنایی را نمی‌کنیم اما نه در دستور محدود دبیرستانی که جای آن یک، روزنامه‌ها و مجله‌های وزین و سنگین است که شماره‌شان هم امروز کم نیست اما جایگاه این یکی، تخته سیاه ۲×۱ رنگ و رورفته‌ی کلاس‌های کوچک ماست با مستمعانی نه هرگز مشتاق!

«چرا اسم ذات و معنا در این دستور نیامده است؟»

اگر «ذات و معنا» مقوله‌ای دستوری بود، بی‌گمان حفظ می‌شد اما نیست.

این مبحث از بسیاری جهات، یک بحث شیرین علمی است و برای تشخیص ذهن نوجوان بسیار خوب، اما جای آن یا در کتاب‌های علمی است تا مثلاً نور را از جهت اجزای سازنده‌ی آن، ذرات فوتون بررسی کنند و بگویند ذات است یا معنا و هوا را از وجود ملکول‌های آن و قس علی هذا. این موضوع به جای خود دل‌چسب است اما جای آن در کتاب و کلاس دستور نیست.

بحث‌های پیچیده‌ی شبه فلسفی در باب ماهیت فرشته و دوزخ و نور و روشنائی و ... را همکاران بزرگوار ما، هنگام تدریس این بخش از دستور و نیز پیامدهای احتمالی آن را به یاد می‌آورند.

از سوی دیگر، اگر ذات و معنا بودن اسم، می‌توانست از جهاتی در سرنوشت ساخت جمله یا ساختمان کلمه اثر بگذارد، می‌شد آن را بحثی دستوری تلقی کرد؛ مثلاً در مبحث اسم‌های عام و خاص، همین ویژگی که: اسم‌های خاص را نمی‌توان جمع بست، ارزش دستوری دارد و اختصاصاً در یک کتاب دستوری مورد بحث قرار می‌گیرد؛ یعنی همین که گروهی از اسم‌ها برخی یا حتی یکی از قاعده‌های دستوری را نقض کنند یا بطلبند، ارزش دستوری پیدا می‌کنند و قابل طرح می‌شوند.

ذات یا معنا بودن اسم - گرچه یک واقعیت است - نه مانع جمع بستن آن می‌شود نه مثلاً آن را معرفه یا نکره می‌سازد و نه مانع از این است که در یکی از جایگاه‌های نهادی، متممی و غیره قرار گیرد.

زبان انگلیسی را در نظر بگیریم که در آن، اسم‌ها از یک دیدگاه دیگر نیز مورد بررسی علمی قرار می‌گیرند و آن «قابلیت یا عدم قابلیت شمارش» آن‌هاست و درست از همین جهت در ساختمان جمله تأثیر می‌گذارند؛ لذا ویژگی‌هایی پیدا می‌کنند که قابل طرح در بخش دستوری زبان می‌شوند.

برای مقایسه‌ی تأثیر و عدم تأثیر این قضیه در دو زبان فارسی و انگلیسی بد نیست این نکته را مورد بررسی قرار دهیم:

واقعیت آن است که در زبان فارسی نیز اسم‌های قابل شمارش و غیر قابل شمارش داریم مثلاً آرد و آب را نمی‌توان شمرد و اصولاً این مواد و مواد دیگری از این قبیل نه می‌توانند با صفت‌های شمارشی به کار روند - مثل چهار آرد و شش آب - و نه وابسته‌های پسین جمع که به دنبال آن‌ها می‌آیند بر واحدهای حقیقی دلالت می‌کنند؛ مثلاً آب‌ها و آردها به معنای بیش از یک آرد و بیش از یک آب نیست اما این موضوع در ساخت جمله‌ی فارسی بی‌تأثیر است و به این دلیل ارزش دستوری پیدا نمی‌کند. در زبان انگلیسی برعکس، به دلایلی که در زیر می‌آید، این موضوع، دستوری می‌شود:

Countable Nouns به اسم‌هایی گفته می‌شود که قابل شمردن‌اند و در حال مفرد با فعل مفرد و در حال جمع با فعل جمع می‌آیند.

Noncountable Nouns به اسم‌هایی می‌گویند که واحد شمارش آن‌ها عدد نیست و شمرده نمی‌شوند؛ مانند: Sugar و Cheese و ... که در هر حال، فعل همراهشان مفرد می‌آید و علاوه بر آن حتی قیدهایی هم که همراه این واژه‌ها به کار می‌روند با قیدهای دسته‌ی پیش متفاوت‌اند مثلاً much و many دو قید هم معنایند اما در دو جمله‌ی زیر، نمی‌توانند جانشین هم شوند:

There is much sugar here.

There are many Students here.

گرچه در معنا Sugar و Students هر دو جمع‌اند اما قید و فعل مناسب خود را می‌طلبند و باید از این دیدگاه مورد بررسی قرار گیرند.

گروه اسمی چیست و چرا در این معنا به کار رفته است؟
آیا اسم به تنهایی می‌تواند گروه اسمی باشد؟

برای پاسخ دادن به این پرسش و برخی پرسش‌های مشابه دیگر مقدماتاً باید گفت امروزه دیگر مسائل علمی که زبان‌شناسی نیز شاخه‌ای از آن است وابسته‌ی نظر، فکر و اعتقاد شخص نیست بلکه بر نظریه‌های جهانی بنا می‌شود که مورد تأیید جوامع گوناگون علمی است؛ مثلاً هر رشته‌ای از زیست‌شناسی امروز که درباره‌ی علم وراثت Genetics گفت و گو می‌کند، بر پایه‌ی اصول تئوری کروموزومی مندل Gregor Mandel است یا قانون دوم ترمودینامیک یعنی $\Delta G = 0$ قرن هاست بر کلیه‌ی روابط ترم‌های انرژی در تغییر



و پیرو اختیاری است. (۲۰)

همین تعریف را در زبان های دیگر نیز می توان دید از جمله در انگلیسی تعریف گروه اسمی چنین است:

«برای ساختن یک گروه اسمی در انگلیسی شما به یک حرف تعریف (The) و یک اسم (book) نیاز دارید ولی اضافه کردن یک صفت (green) اختیاری است. شما می توانید صفتی را هم در گروه اسمی به کار برید ولی این کار اجباری نیست. (۲۱)»
در ادامه ی مطلب آمده است که:

یک گروه اسمی ممکن است از عبارتی مثل:

(Pronoun) she, (Art N) the woman یا (Proper noun) Kathy

تشکیل گردد:

NP → { art n
Pronoun
Proper noun } (۲۲)

ملاحظه می فرمایید که در هر دو نمونه ی یاد شده، تعریف و نمونه ای که از گروه اسمی اراده شده از آنچه در کتاب حاضر آمده پارا فراتر گذاشته؛ در نمونه ی نخست «بسیار جالب توجه» و در نمونه ی دوم «حسن» به تنهایی گروه اسمی دانسته شده است. باید توجه داشت که در هر حال، «گسترش پذیری» هسته ی گروه اسمی مورد توجه بوده است و به عبارتی دیگر این گروه اسمی، همان «گروه اسمی در تقدیر» است که می تواند بر شماره ی اعضای خود بیفزاید یا آن را تا حدیک عضو کاهش دهد. ضمناً شاید بی مناسبت نباشد که تعریف معتبر و مورد قبول دانشمندان زبان شناس از «گروه اسمی» در زیر بیاید:

Nominal group → Nominal Phrase → Noun Phrase → Nominal Clause.

Nominal Clause: a clause which is rank- Shifted to function as a Nominal group, i.e. one which could be replaced by a noun or noun Phrase... (۲۳)

Noun Phrase: A word or group of words with a noun or pronoun as its head and functioning like a noun as the subject, Object or complement of a Sentence... (۲۴)

«چرا امر دو صیغه بیشتر ندارد؟»

گر چه این مطلب به دلیل کمبود جا از برنامه ی امسال حذف

حالت یک فاز به فاز دیگر حکومت می کند و یا نظریه ها و قوانین علمی دیگر که از حوصله ی بحث ما بیرون است. اما بهتر است بلافاصله در پاسخ کسانی که برخی از تعریف های این دستور را نارسا یا متناقض یافته اند یادآوری شود که نه هیچ فرضیه ای و نظریه ای برای ابد اعتبار مطلق دارند نه استنتاج های حاصل از آن در کلیه ی اوضاع و احوال یکسان بروز می کند؛ زیرا به قول بسیاری از دانشمندان به ویژه در حوزه ی علوم امروزی، همین نارسایی ها جزء لازم طبیعت پژوهش علمی هستند؛ زیرا خود، پدیده های نو و مشاهده های جدیدی را باعث می شوند و اغلب به طرح نظریه های جدید می انجامند.

این دستور نیز بر اساس نظریه ی علمی ساخت گرای نوشته شده است و جز در مواردی که به قصد و عمد، اصطلاح ها و تعریف های دستور سنتی حفظ شده در سایر موارد، سعی شده است تبیین مطالب بر اساس نظریه ی معتبری باشد که قادر است اغلب زبان های موجود را در برگیرد. گروه اسمی نیز بر همین اساس تعریف شده است.

پیش از این، استاد دکتر باطنی، گروه اسمی را مترادف با Nominal group و در حدی فراتر از تعریف کتاب حاضر به کار برده است. در کتاب «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» می خوانیم:

«گروه اسمی فارسی از یک کلمه یا بیش تر ساخته شده است و در ساختمان واحد بالاتر یعنی بند، جایگاه مسند الیه، متمم و گاهی نیز جایگاه ادات را اشغال می کند؛ مثال: *رتال جامع علوم انسانی*»

این نشریه ی دوستاناران سازمان ملل متحد بسیار جالب توجه است.

گروه اسمی (مسند الیه) / گروه اسمی

حسن خانه خودش نیست. (۱۹)

گروه اسمی

(مسند الیه)

و در ادامه مطلب می آید: «هر گروه اسمی در فارسی از یک هسته و تعدادی وابسته که در دو طرف هسته قرار می گیرند، ساخته شده است ...»

در گروه اسمی وجود هسته اجباری ولی وجود وابسته های پیشرو



شد اما به هر حال چون در پیش نویس آمده بود و تعداد زیادی از نامه های دوستان حاوی این پرسش اعتراض آمیز بود، نمی شود به سادگی از آن گذشت.

واقعیت این است که در زبان فارسی، امر بیش از دو صیغه نمی تواند داشته باشد؛ دوّم شخص مفرد و دوّم شخص جمع.

از دیدگاه معنایی هیچ کس نمی تواند به خودش یا به جمعی که خود جزئی از آن است امر و نهی کند؛ مگر این که خود را به عنوان مخاطب مورد خطاب قرار دهد که در این صورت باز هم عملاً دوّم شخص است و لا غیر. غایب یا دیگری و دیگران نیز چون حضور ندارند نمی توانند مخاطب واقع شوند.

از دیدگاه ظاهری و ساخت گرای نیز این شبهه دو پاسخ روشن دارد:

نخست این که از میان شش صیغه ی فعل مضارع التزامی که با فعل امر مشتبه می شوند، تنها صیغه ی دوّم شخص جمع است که پرسشی نمی شود. تکلیف دوّم شخص مفرد با اسقاط شناسه ی آن روشن است و نیازی به اثبات ندارد. ممکن است در مقابل این استدلال نیز چنین پاسخ داده شود که آن یکی را نیز می توان با قرار دادن علامت سؤال، پرسشی کرد و پرسشی هم خواند اما آن یکی دیگر فعل امر نیست بلکه مضارع التزامی است: بروید؟ بنشینید؟

چنین پرسشی منطقاً در امر مطرح نیست چون پاسخ ندارد. تنها ممکن است به صورت درخواست تکرار سخنی پیش آید که از جانب کسی به صیغه ی دوم شخص جمع گفته شده باشد: بنشینیم؟ برویم؟ طبیعاً هدف از چنین سؤالی روشن شدن موضوعی است که قبلاً مطرح شده است نه فعل امر پرسشی.

دوم این که در دستور تاریخی، تنها صیغه هایی که برخلاف سایر صیغه ها و زمان ها با (مَ) منفی می شوند، نه با (نَ) همین دو صیغه اند و همین، خود، ملاک معتبری برای شناختن امر از بقیه ی زمان ها و صیغه هاست: گویند رمز عشق مگویند و مشنوید، مکن که کوبه ی دلبری شکسته شود. در برابر: تا نگوئی که در آن دم غم جانم باشد.

زیرنویس ها:

۱- همایی، جلال الدین، مقدمه ی لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۰۸.

۲- همایی، جلال الدین، همان، ص ۱۰۰.

۳- باطنی، محمدرضا، چهار گفتار درباره ی زبان، انتشارات آگاه، تهران،

۲۵۳۵، صص ۹-۶۷.

۴- برای توضیح بیش تر، رجوع فرمایید: بازرگان، مهدی، علمی بودن مارکسیسم، از انتشارات کانون محصلین، بدون تاریخ، صص ۸-۳۳۷.

۵- Descriptive approach

۶- یول، جرج، بررسی زبان، مترجمان اسماعیل جاودان، حسین وثوقی، مرکز ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۲۵.

۷- بازرگان، همان ۴-۳۴۳.

۸- Synchronique. برای آگاهی بیش تر رجوع فرمایید- باقری، مهری، مقدمات زبان شناسی، دانشگاه پیام نور، چاپ اول، ۱۳۷۰، صص ۳۹-۴۵.

۹- رجوع فرمایید، شماره ی ۳ همین نوشته.

۱۰- Intuition.

۱۱- باطنی، محمدرضا، نگاهی تازه به دستور زبان، پیشین، ۸۴.

۱۲- همان، همان جا.

۱۳- از جمله: باطنی، محمدرضا، چهار گفتار درباره ی زبان، پیشین، ص ۲۷، یول، جرج، بررسی زبان، پیشین، ص ۱۳۵ نیز، بی یرویش، مانفرد، زبان شناسی جدید، ترجمه ی محمد رضا باطنی، انتشارات آگاه، چاپ اول، ۲۵۳۵، ص ۱۴.

۱۴- باطنی، محمدرضا، نگاهی تازه به دستور زبان، پیشین، ص ۲۹.

۱۵- باطنی، پیشین، ص ۷۴.

۱۶- یول، جرج، پیشین، ص ۱۲۵.

۱۷- از متن نامه ی یکی از همکاران فاضل، مشهد.

۱۸- برای توضیح بیش تر رجوع فرمایید: باطنی، محمدرضا، نگاهی تازه، پیشین، صص ۴-۷۲.

۱۹- باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۲، صص ۸-۱۳۷.

۲۰- همان، همان جا.

۲۱- یول، جرج، بررسی زبان، مترجمان اسماعیل جاویدان، حسین وثوقی، چاپ اول، ۱۳۷۰، مرکز ترجمه و نشر کتاب.

۲۲- همان، همان جا.

۲۳- Dictionary of Language and Linguistics, R.R.

Hartmann and F.C. Stork, Applied Science Publishers

LtD, Reprinted 1973, p. 152

۲۴- Ibid, P.155